

# لیبرال توسعه نیافته ، لیبرال توسعه یافته ، لیبرال پست مدرن

همه لیبرال‌ها گرچه با الفاظ مشابه حرف می‌زنند اما همه از یک سخن نیستند بلکه فضائل متفاوت دارند. بعضی مایل به راستگویی هستند و حقیقتاً از آزادی و حقوق بشر دفاع می‌کنند اما بعضی صرفاً از راستگویی حرف می‌زنند و البته در اینجا هم مثل هر جای دیگر دروغ می‌گویند. لیبرال قرن نوزدهم چیزی بود، لیبرال‌های فعلی اروپا و آمریکا چیز دیگرند. لیبرال توسعه‌نیافته هم داریم که باید همه بیایند و رفتارشان را ببینند و گفتارش را بشنوند. این یک امر طبیعی است که لیبرال توسعه نیافته به جهان توسعه‌نیافته، تعلق داشته باشد. اما نه همه لیبرال‌های جهان توسعه نیافته، توسعه نیافته‌اند و نه همه توسعه نیافته‌ها به این جهان تعلق دارند. در جهان فعلی همه چیز در همه جا یافت می‌شود اما لیبرال توسعه نیافته کیست و چیست. بعضی از اوصاف این وجود عجیب تاریخی اینهاست.

۱- لیبرال توسعه‌نیافته مقلد است و چون یاد گرفته است که با خشونت به شدت مخالف باشد، چراغ کم نور پت پت کن عقل عاریه‌ای را به دست گرفته و به هر سوراخی سر می‌کشد تا عامل خشونت را پیدا کند و او را به دیگران بنماید تا همه اگر سنگسارش نمی‌کنند لاقفل او را به عنوان مبدأ شر و ستمکاری بشناسند و از او بیزار شوند و البته اگر خواست سخنی بگوید چون آن سخن خشونت‌زاست نگذارند به زبان آید و آن را در گلو خفه و خاموش سازند. این لیبرال در قیاس با لیبرال توسعه یافته و لیبرال پست مدرن به این آخری نزدیک‌تر است. با این تفاوت که لیبرال پست مدرن با قدرت و خشونت نظامی و سیاسی در آن واحد و در یک زمان به مقابله آزادی و خشونت بی‌رمق مفلوک برمی‌خیزد اما لیبرال توسعه نیافته صرفاً با سلاح عقل مفلوک خود در قیل و قال سیاست ساکن می‌شود.

۲- لیبرال توسعه نیافته از دو لیبرال دیگر آموخته است که باید الف: اهل تساهل و مدارا باشد و سخن‌ها را بشنود و با احترام به گفته و گوینده، سخن را نقد کند و اگر آن را نمی‌پذیرد دلایل نپذیرفتن را بگوید و سخن مختار را اثبات کند و ب: حقوق دیگران را محترم بشمارد و پاسداری کند و اگر کسی خواه شخص خواه گروه و دولت و حکومت آن را زیر پا گذاشت در برابر این تجاوز ایستادگی کند و در صورت اقتضا متجاوز را سر جای خود بنشانند یا قلع و قمع کند. او نمی‌داند که این دو قول متعلق به دو زمان است و چون زمان را درک نمی‌کند هر دو سخن را درهم می‌آمیزد و همان دم که زبان و قلم را در مدح آزادی و بحث آزاد و مدارا به گردش درآورده است چون جانش در تسخیر خشونت است از سر آزادی و مدارا می‌گذرد تا به هر وسیله که شده است دشمنان آزادی

سلمان صدر آبادی

را سر جای خود بنشانند و مجال دم زدن را از آنان بگیرد. عقل عاریتی و تقلیدی لیبرال توسعه‌نیافته به آزادی مشغول است اما دل و جانش به استبداد و خشونت تعلق دارد. میان این لیبرال و آنکه در عرف مردم مستبد و خشن خوانده می‌شود هیچ فاصله‌ای نیست و هر دو به آسانی می‌توانند جای یکدیگر را بگیرند.

۳- لیبرال توسعه‌نیافته جهان را به دو جبهه آزادی و استبداد یا مدارا و خشونت تقسیم می‌کند. او در یک جانب همه مدارا و علم و آزادی و خردمندی می‌بیند و در جانب دیگر هر چه هست در نظرش سیاهی و جهل و ظلم و استیلا و استبداد است. اگر اتفاقاً آثار خشونت را در آن سو و نشان مدارا و انصاف را در این سو نشان دهند خشونت آن سو را عرضی و دفاعی و مدارا و انصاف این سو را ساختگی و سطحی می‌خواند و توجیه می‌کند که اعمال خشونت و زست آزادیخواهی و مدارا مهم نیست بلکه اصل آنها را باید شناخت و با آن مقابله باید کرد یا به آن پیوست. اتفاقاً این سخن، سخن خوبی است که لیبرال توسعه‌نیافته آن را آموخته و ثقله زبان خود کرده است به شرط آنکه حقیقتاً به لوازم قول و رأی خود ملتزم بماند و بکوشد دریابد که ریشه خشونت و اصل آزادی کجاست ولی این تحقیق با عقل عاریتی نمی‌تواند صورت گیرد.

۴- لیبرال توسعه‌نیافته را با لیبرال‌های کشورهای توسعه‌نیافته اشتباه نباید کرد. در کشورهای توسعه‌نیافته نیز گهگاه و به ندرت می‌توان از لیبرال‌هایی نام برد که خردشان توسعه‌نیافته نبوده است و نیست و به این جهت منشأ آثار مهم شده‌اند هر چند که ممکن است راهشان ادامه نیافته باشد. سخن من این نیست که در جهان توسعه‌نیافته به هیچ وجه لیبرال توسعه‌یافته و پست‌مدرن پدید نمی‌آید بلکه قصد من معرفی یک نوع یا یک صورت لیبرالیسم است که البته در جهان توسعه‌نیافته فراوان‌تر و آشنا‌تر است و بیشتر شهرت و مقبولیت دارد و با اینکه داعیه خدمت به آزادی دارد به جای خدمت به آزادی آن را تباه می‌سازد. این لیبرال خیلی حرف می‌زند و گاهی خوب حرف می‌زند و حتی حرف‌های خوب می‌زند اما نمی‌داند کی و کجا چه باید بگوید یعنی سیاست نمی‌داند و مقام سخن و فعل و عمل را نمی‌شناسد. بسیاری از سخن‌ها و اعمال به درستی و خوبی متصفند اما سخن و عمل خوب و مناسب در سیاست وقت و جای خاص دارد یعنی چه بسا یک سخن خوب را در جایی نباید گفت و اقدام پسندیده‌ای را گاهی باید به وقت دیگر موکول کرد. لیبرال توسعه‌نیافته که کیسه و انبان حرف‌های خوب را با خود دارد هر وقت و هر جا که خلقش تنگ شد قسمتی از محتویات انبان حرفش را بیرون می‌ریزد. اینکه آن حرف‌ها مناسب مقام است یا نیست به بخت او بستگی

دارد ولی به هر حال پایان این راه معلوم است که جز وادی سرگردانی نیست. لیبرال توسعه‌نیافته نه معلم خوبی برای درس آزادی است و نه از کوشش‌های او بهره‌ای به کسی و جایی می‌رسد. او آزادی و آزادیخواهی را از جوهر خود خارج می‌سازد و به حرف مبدل می‌کند.

۵- لیبرال توسعه‌نیافته کاری به امکان‌ها و شرایط ندارد. او همه چیز را مطلق می‌بیند. چیزها یا سیاهند یا سفید. حکومت‌ها یا مستبدند یا آزادیخواه. مردمان یا اهل خشونتند یا مخالف با خشونت و خشونت‌ستیز و... بنابراین او وقتی آزادی را می‌خواهد هر جا که باشد همان وقت باید آزادی را نزد او بیاورند و البته به جوانب آن نگاه کنند تا خدای تکرده عیب و علت و آسیب‌دیدگی نداشته باشد زیرا او آزادی ناقص را دوست نمی‌دارد و اگر لیبرال‌های عاقل به او بگویند نهال آزادی را باید در زمین مناسب نشانند و از آن مواظبت کرد یا به زبانی بهتر تذکر دهند که آزادی را آسان نمی‌توان به دست آورد و راه آن صعب است و این راه را باید با قدم صبر و همت پیمود، او تاب شنیدن ندارد و چه بسا که این حرف‌ها را توجیه استبداد و خشونت بشمارد. او عاشق بی‌قرار آزادی است و هیچ‌کس نباید او را از محبوس دور سازد. بعضی می‌گویند مقصود او از آزادی نه حقیقت آزادی بلکه همین حرف و گفت و صوت است و این را که او هم‌اکنون در اختیار دارد و باید بگذارند که در اختیارش بماند. حتی گاهی از این دورتر می‌روند و می‌گویند او از حقیقت آزادی بدش می‌آید و به این جهت نمی‌خواهد فکر کند که چگونه و از چه راه می‌توان به آزادی رسید.

در نظر لیبرال توسعه‌نیافته وقتی می‌توان آزادی را ستایش کرد و به آسانی هر کسی را به آزادی‌ستیزی و خشونت‌مداری منسوب کرد چرا باید به چیز دیگری اندیشید؟ اگر هم می‌خواهید برای آزادی مبارزه و مجاهده کنید راهش همین است که ببینید چه کسانی دشمن آزادی‌اند و کجا هستند و بروید هر نسبتی که دلتان خواست به آنها بدهید و تقصیر همه خشونت‌های اعمال شده در همه جهان را به گردن آنها بیندازید.

۶- لیبرال توسعه‌نیافته مدافع مدرنیته و مروج آن است و اندیشه پست‌مدرن را مثل اندیشه قبل از مدرنیته فاشیست می‌خواند. بر او خرده مگیرید که فاشیسم یک حادثه متعلق به دوران جدید و قرن بیستم اروپا و ایتالیا است. او فرق میان صورت‌های استبداد را نمی‌شناسد و نمی‌داند که استبدادهای دوران قدیم از سنخ استبدادهای زمانه نجد نیست. او افلاطون و ارسطو و هگل و مارکس را به نحو یکسان به فاشیسم منسوب می‌کند. حتی فکر می‌کند که فاشیسم نتیجه تعلیمات افلاطون است و به هر نحو که بتواند می‌کوشد نشر و

آموزش فلسفه‌هایی را که می‌پندارد منشأ فاشیسم‌اند محدود سازد. او شر جهان را همین فلسفه‌ها می‌داند. من نمی‌دانم آیا تاب شنیدن این سخن را دارد که فاشیسم از عوارض تاریخ جدید و پاسخی به بحران‌های درونی مدرنیته یا بهتر بگویم عکس‌العمل دفاعی جهان مدرن در برابر بحران‌های ذاتی این جهان است ولی او سخن گفتن از ذات و ماهیت تجدد را نظر فاشیستی می‌داند و معتقد است مدرنیته هم مثل همه چیزهای دیگر مجموعه اتم‌هایی است که هرچند بر هم تأثیر می‌گذارند اما به هم ربطی ندارند و صفت ذاتی نمی‌توان برای آن قائل شد. فاشیسم هم از بیرون آمده و هیچ ربطی به زمان مدرن و هیچ زمان دیگری ندارد بلکه در هر وقت و هر جا که خشونت‌طلبان و فیلسوفان کل بین مجال گفتن و نوشتن پیدا کنند، پدید می‌آید پس این عارضه را با اقدام عملی پیشگیرانه و خفه کردن فیلسوفان می‌توان خنثی کرد و نگذاشت که دو خیر بزرگ جهان مدرن یعنی علم و دموکراسی به خطر افتد.

۷- چنان که گفتیم لیبرال توسعه‌نیافته تعلق قلبی به مدرنیته دارد و حتی از نام پست‌مدرن هم بیزار است اما حوصله آزادی‌خواهان مدرن را ندارد بلکه بیشتر با سیاست لیبرال‌های پست‌مدرن هم‌نواست. لیبرال‌های کلاسیک تعلیق حقوق بشر در جهان غربی را به آسانی نمی‌پذیرفتند و اگر در مورد جهان غیرغربی ساکت می‌ماندند و جهش این بود که آن جهان را محجور و دور از عقل غربی می‌دانستند. لیبرالیسم اخیر که می‌توان به آن عنوان و صفت پست‌مدرن هم داد به عقل غربی کاری ندارد بلکه اصل در نظر او دموکراسی است و دموکراسی را می‌خواهد در همه جای جهان گسترش دهد و مانع این دموکراسی را اشخاص و حکومت‌های مخالف آزادی می‌داند. این مخالفان را حتی اگر لازم باشد با اعمال خشونت و با جنگ باید از میان برداشت. حقوق بشر هم در هر جا که ضرورت پیدا کند تعلیق می‌شود زیرا وقتی با خشونت می‌خواهند خشونت را از میان بردارند دیگر چگونه حقوق بشر را رعایت کنند. لیبرال پست‌مدرن خشونت جهان را دو برابر و چند برابر می‌کند. لیبرال توسعه‌نیافته بدون اینکه خود بخواهد یا به روی خود بیاورد شاگرد لیبرال پست‌مدرن است و مثل او آزادی‌خواهی و قهر و خشونت و بی‌باکی را با هم جمع کرده است.

۸- لیبرال توسعه‌نیافته مدام از سیاست می‌گوید و تدبیر می‌اندیشد و راه نشان می‌دهد اما با سیاست بیگانه است و از آن چیزی در نمی‌یابد. آخر مگر نه اینکه درک سیاست مستلزم هم‌نوا بودن با جهان تاریخی است. لیبرال توسعه‌نیافته به هیچ جهانی تعلق ندارد. او آدم معلق در

فضاست. چنین آدمی برخلاف آنچه می‌پندارند تفکر ندارد. تفکر در زمین و زمان صورت می‌گیرد و آن کس که نه به زمین بسته است و نه وقت و تاریخ دارد چگونه تفکر کند. کسی که زمان را نمی‌شناسد اقدام مناسب آن را چگونه بشناسد؟ او الفاظی را که یاد گرفته است تکرار می‌کند. در جهان توسعه‌نیافته یعنی جهانی که جهان نیست و در حقیقت نه اینجاست و نه آن‌جا! از گذشته بریده و به آینده نپیوسته است. شاید اگر با دقت یکی دو کتاب عمیق فلسفه می‌خواند از این وضع نجات می‌یافت اما چون متکبر و سطحی است به نصیحت گوش نمی‌کند و بر اثر جهل مرکبی که گرفتار آن است خود را دانا و فیلسوف می‌داند و چون بیشتر مخاطبان ملاکی برای تمییز و تشخیص ندارند چه بسا که به حکم شهرت او را به این صفت و عنوان بشناسند ولی او در حقیقت از فلسفه بیزار است و اگر بیزارش را به صراحت اظهار نمی‌کند از آن رو است که نمی‌خواهد نادانی‌اش برملا شود. گفتیم که لیبرال توسعه‌نیافته گوش نصیحت نیوش ندارد اما می‌توان به جوانانی که به سیاست می‌پردازند سفارش کرد که فلسفه بخوانند تا به جهانی که از همیشه پیچیده‌تر شده است و به سیاست و منورالفکری و روشنفکری و ایدئولوژی با چشم سطحی نگر لیبرال توسعه‌نیافته ننگرند و چشم و گوش بسته از مشهورات پیروی نکنند. مشکل بزرگ عصر ما این است که هنوز درد توسعه‌نیافتگی چنان که باید شناخته نشده است. مبتلایان به این درد غالباً می‌پندارند که اگر مثلاً در مصرف جهان توسعه‌یافته سهیم شوند و از رسوم آنها پیروی کنند نجات می‌یابند و بدتر اینکه صاحبان این پندار می‌توانند راهنمای فکر و نظر و آموزگار علم و عمل گروه‌هایی از درس خواندگان شوند. این امر در ظاهر ممکن است. حسن بنماید اما این نمایش فریب و مکر زمان است. لیبرال توسعه‌نیافته اگر در کار و بار خود نیندیشد و به وضع توسعه‌نیافتگی خود واقف نشود، هرگز از عهده مقابله با استبداد و خشونت بر نمی‌آید. اینکه چرا چنین شده است هیچ‌کس نمی‌داند و درصدد پرسیدن و دانستنش هم نیست ولی کاش می‌شد بدانیم ناگه غروب کدامین ستاره ژرفای شب را چنین بیش کرده است.

